

دانیال

تعلیم دانیال در بابل

۱ در سال سوم سلطنت یهوایقیم پادشاه یهودا، نبوکدنصر پادشاه بابل به اورشلیم آمده، آن را محاصره نمود. ۲ و خداوند یهوایقیم پادشاه یهودا را با بعضی از ظروف خانه خدا به دست او تسلیم نمود و او آنها را به زمین شتعار به خانه خدای خود آورد و ظروف را به بیت المال خدای خویش گذاشت. ۳ و پادشاه اشفناز رئیس خواجه سرایان خویش را امر فرمود که بعضی از بنی اسرائیل و از اولاد پادشاهان و از شرفا را بیاورد. ۴ جوانانی که هیچ عیبی نداشته باشند و نیکو منظر و در هرگونه حکمت ماهر و به علم دانا و به فنون فهیم باشند که قابلیت برای ایستادن در قصر پادشاه داشته باشند و علم و زبان کلدانیان را به ایشان تعلیم دهند. ۵ و پادشاه سهم روزانه از طعام پادشاه و از شرابی که او می نوشید تعیین نمود و (امر فرمود) که ایشان را سه سال تربیت نمایند و بعد از انقضای آن مدت در حضور پادشاه حاضر شوند. ۶ و در میان ایشان دانیال و حننیا و میثائیل و عزریا از بنی یهودا بودند. ۷ و رئیس خواجه سرایان نامها به ایشان نهاد، اما دانیال را به بلطشصر و حننیا را به شدرک و میثائیل را به میشک و عزریا را به عبدهغو مستوی ساخت.

۸ اما دانیال در دل خود قصد نمود که خویشتن را از طعام پادشاه و از شرابی که او می نوشید

نجس نسازد. پس از رئیس خواجه سرایان درخواست نمود که خویشتن را نجس نسازد. ۹ و خدا دانیال را نزد رئیس خواجه سرایان محترم و مکرم ساخت. ۱۰ پس رئیس خواجه سرایان به دانیال گفت: «من از آقای خود پادشاه که خوراک و مشروبات شما را تعیین نموده است می ترسم. چرا چهره های شما را از سایر جوانانی که ابناي جنس شما می باشند، زشت تر ببیند و همچنین سر مرا نزد پادشاه در خطر خواهید انداخت.» ۱۱ پس دانیال به رئیس ساقیان که رئیس خواجه سرایان او را بر دانیال و حننیا و میثائیل و عزریا گماشته بود گفت: ۱۲ «مستدعی آنکه بندگان خود را ده روز تجربه نمایی و به ما سبزیجات برای خوردن بدهند و آب به جهت نوشیدن. ۱۳ و چهره های ما و چهره های سایر جوانانی را که طعام پادشاه را می خورند به حضور تو ملاحظه نمایند و به روشی که خواهی دید با بندگان عمل نمای.» ۱۴ و او ایشان را در این امر اجابت نموده، ده روز ایشان را تجربه کرد. ۱۵ و بعد از انقضای ده روز معلوم شد که چهره های ایشان از سایر جوانانی که طعام پادشاه را می خوردند نیکوتر و فربه تر بود. ۱۶ پس رئیس ساقیان طعام ایشان و شراب را که باید بنوشند برداشت و سبزیجات به ایشان داد.

۱۷ اما خدا به این چهار جوان معرفت و ادراک در هر گونه علم و حکمت عطا فرمود و دانیال

و اکرام عظیمی از حضور من خواهید یافت. پس خواب و تعبیرش را به من اعلام نمایید.»^۷ ایشان بار دیگر جواب داد، گفتند که «پادشاه بندگان خود را از خواب اطلاع دهد و آن را تعبیر خواهیم کرد.»

^۸ پادشاه در جواب گفت: «یقین می‌دانم که شما فرصت می‌جوئید، چون می‌بینید که فرمان از من صادر شده است.^۹ اما اگر خواب را به من اعلام ننمایید برای شما فقط یک حکم است. زیرا که سخنان دروغ و باطل را ترتیب داده‌اید که به حضور من بگوئید تا وقت تبدیل شود. پس خواب را به من بگوئید و خواهم دانست که آن را تعبیر کنید نمود.»

^{۱۰} کلدانیان به حضور پادشاه جواب داد، گفتند، که «کسی بر روی زمین نیست که مطلب پادشاه را بیان تواند نمود، بنابراین هیچ پادشاه یا حاکم یا سلطانی نیست که چنین امری را از هر مجوسی یا جادوگر یا کلدانی بپرسد.^{۱۱} و مطلبی که پادشاه می‌پرسد، چنان دشوار است که احدی غیر از خدایانی که مسکن ایشان با انسان نیست، نمی‌تواند آن را برای پادشاه بیان نماید.»

^{۱۲} از این جهت پادشاه خشم نمود و به شدت غضبناک گردیده، امر فرمود که جمیع حکیمان بابل را هلاک کنند.^{۱۳} پس فرمان صادر شد و به صد کشتن حکیمان برآمدند؛ و دانیال و رفیقانش را می‌طلبیدند تا ایشان را به قتل رسانند.^{۱۴} آنگاه دانیال با حکمت و عقل به آریوک رئیس جلادان پادشاه که برای کشتن حکیمان بابل بیرون می‌رفت، سخن گفت.^{۱۵} و آریوک سردار

در همه رؤیایها و خوابها فهم گردید.^{۱۸} و بعد از انقضای روزهایی که پادشاه امر فرموده بود که ایشان را بیاورند، رئیس خواجه سرایان ایشان را به حضور نبوکدنصر آورد.^{۱۹} و پادشاه با ایشان گفتگو کرد و از جمیع ایشان کسی مثل دانیال و حننیا و میثائیل و عزریا یافت نشد پس در حضور پادشاه ایستادند.^{۲۰} و در هر مسأله حکمت و فهم که پادشاه از ایشان سوال کرد، ایشان را از جمیع مجوسیان و جادوگرانی که در تمام مملکت او بودند ده مرتبه بهتر یافت.^{۲۱} و دانیال بود تا سال اول کورش پادشاه.

خواب نبوکدنصر

۲ و در سال دوم سلطنت نبوکدنصر، نبوکدنصر خوابی دید و روحش مضطرب شده، خواب از وی دور شد.^۲ پس پادشاه امر فرمود که مجوسیان و جادوگران و فالگیران و کلدانیان را بخوانند تا خواب پادشاه را برای او تعبیر نمایند و ایشان آمده، به حضور پادشاه ایستادند.

^۳ و پادشاه به ایشان گفت: «خوابی دیده‌ام و روحم برای فهمیدن خواب مضطرب است.»^۴ کلدانیان به زبان آرامی به پادشاه عرض کردند که «پادشاه تا به ابد زنده بماند! خواب را برای بندگان بیان کن و تعبیر آن را خواهیم گفت.»

^۵ پادشاه در جواب کلدانیان فرمود: «فرمان از من صادر شد که اگر خواب و تعبیر آن را برای من بیان نکنید پاره پاره خواهید شد و خانه‌های شما را مزبله خواهند ساخت.^۶ و اگر خواب و تعبیرش را بیان کنید، بخشش‌ها و پاداش‌ها

او را به جهت هلاک ساختن حکمای بابل مأمور کرده بود رفت، و به وی رسیده، چنین گفت که «حکمای بابل را هلاک مساز. مرا به حضور پادشاه ببر و تعبیر را برای پادشاه بیان خواهم نمود.»^{۲۵} آنگاه اریوک دانیال را بزودی به حضور پادشاه رسانید و وی را چنین گفت که «شخصی را از اسیران یهودا یافته‌ام که تعبیر را برای پادشاه بیان تواند نمود.»^{۲۶} پادشاه دانیال را که به بَلَطَشَصَّر مسمی بود خطاب کرده، گفت: «آیا تو می‌توانی خوابی را که دیده‌ام و تعبیرش را برای من بیان نمایی؟»

^{۲۷} دانیال به حضور پادشاه جواب داد و گفت: «رازی را که پادشاه می‌طلبد، نه حکیمان و نه جادوگران و نه معجوسیان و نه منجمان می‌توانند آن را برای پادشاه حل کنند.»^{۲۸} اما خدایی در آسمان هست که کاشف اسرار می‌باشد و او نَبُوکَدَنْصَر پادشاه را از آنچه در ایام آخر واقع خواهد شد اعلام نموده است. خواب تو و رؤیای سرت که در بستر دیده‌ای این است:^{۲۹} ای پادشاه فکری تو بر بستر درباره آنچه بعد از این واقع خواهد شد به خاطر آمد و آشکار کننده رازها، تو را از آنچه واقع خواهد شد مخبر ساخته است.^{۳۰} و اما این راز بر من از حکمتی که من بیشتر از سایر زندگان دارم مکشوف نشده است، بلکه تا تعبیر بر پادشاه معلوم شود و فکریهای خاطر خود را بدانی.^{۳۱} تو ای پادشاه می‌دیدي و اینک تمثال عظیمی بود و این تمثال بزرگ که درخشندگی آن بی‌نهایت و منظر آن هولناک بود پیش روی تو بر پا شد.^{۳۲} سر این تمثال از طلای خالص و سینه و

پادشاه را خطاب کرده، گفت: «چرا فرمان از حضور پادشاه چنین سخت است؟» آنگاه اریوک دانیال را از کیفیت امر مطلع ساخت.

^{۱۶} و دانیال داخل شده، از پادشاه درخواست نمود که مهلت به وی داده شود تا تعبیر را برای پادشاه اعلام نماید.^{۱۷} پس دانیال به خانه خود رفته، رفقای خویش حَنَنیا و میشائیل و عَزْرَیا را از این امر اطلاع داد،^{۱۸} تا درباره این راز از خدای آسمانها رحمت بطلبند مبادا که دانیال و رفقایش با سایر حکیمان بابل هلاک شوند.^{۱۹} آنگاه آن راز به دانیال در رؤیای شب کشف شد. پس دانیال خدای آسمانها را متبارک خواند.^{۲۰} و دانیال متکلم شده، گفت:

«اسم خدا تا ابدلاباد متبارک باد زیرا که حکمت و توانایی از آن وی است.

^{۲۱} و او وقتها و زمانها را تبدیل می‌کند. پادشاهان را برکنار می‌نماید و پادشاهان را نصب می‌کند. حکمت را به حکیمان می‌بخشد و فهیمان را تعلیم می‌دهد.

^{۲۲} اوست که چیزهای عمیق و پنهان را کشف می‌نماید. به آنچه در ظلمت است عارف می‌باشد و نور نزد وی ساکن است.

^{۲۳} ای خدای پدران من تو را شکر می‌گویم و تسبیح می‌خوانم زیرا که حکمت و توانایی را به من عطا فرمودی و الآن آنچه را که از تو درخواست کرده‌ایم، به من اعلام نمودی، چونکه ما را از مقصود پادشاه اطلاع دادی.»

تعبیر خواب

^{۲۴} و از این جهت دانیال نزد اریوک که پادشاه

قوی و قدری زودشکن خواهد بود. ۴۳ و چنانکه دیدی که آهن با گل سفالین آمیخته شده بود، همچنین اینها خویشتن را با نسل انسان آمیخته خواهند کرد. اما به نحوی که آهن با گل ممزوج نمی‌شود، همچنین اینها با یکدیگر ملصق نخواهند شد. ۴۴ و در ایام این پادشاهان خدای آسمانها سلطنتی را که تا ابدالآباد زایل نشود، برپا خواهد نمود و این سلطنت به قومی دیگر منتقل نخواهد شد، بلکه تمامی آن سلطنتها را خرد کرده، مغلوب خواهد ساخت و خودش تا ابدالآباد استوار خواهد ماند. ۴۵ و چنانکه سنگ را دیدی که بدون دستها از کوه جدا شده، آهن و برنج و گل و نقره و طلا را خرد کرد، همچنین خدای عظیم پادشاه را از آنچه بعد از این واقع می‌شود مخبر ساخته است. پس خواب صحیح و تعبیرش یقین است.»

۴۶ آنگاه نَبُوکَدَنْصَر پادشاه به روی خود در افتاده، دانیال را سجده نمود و امر فرمود که هدایا و عطریات برای او بگذرانند. ۴۷ و پادشاه دانیال را خطاب کرده، گفت: «به درستی که خدای شما خدای خدایان و خداوند پادشاهان و کاشف اسرار است، چونکه تو قادر بر کشف این راز شده‌ای.» ۴۸ پس پادشاه دانیال را معظم ساخت و هدایای بسیار و عظیم به او داد و او را بر تمامی ولایت بابل حکومت داد و رئیس رؤسا بر جمیع حکمای بابل ساخت. ۴۹ و دانیال از پادشاه درخواست نمود تا شَدْرَک و میشک و عِبْدَنْغُور را بر کارهای ولایت بابل نصب کرد و اما دانیال در دروازه پادشاه می‌بود.

بازوهایش از نقره و شکم و رانهایش از برنج بود. ۳۳ و ساقهایش از آهن و پایهایش قدری از آهن و قدری از گل بود. ۳۴ و مشاهده می‌نمودی تا سنگی بدون دستها جدا شده، پایهای آهنین و گلیس آن تمثال را زد و آنها را خرد ساخت. ۳۵ آنگاه آهن و گل و برنج و نقره و طلا با هم خرد شد و مثل کاهِ خرمن تابستانی گردیده، باد آنها را چنان برد که جایی به جهت آنها یافت نشد. و آن سنگ که تمثال را زده بود کوه عظیمی گردید و تمامی جهان را پر ساخت. ۳۶ خواب همین است و تعبیرش را برای پادشاه بیان خواهیم نمود. ۳۷ ای پادشاه، تو پادشاه پادشاهان هستی زیرا خدای آسمانها سلطنت و اقتدار و قوت و حشمت به تو داده است. ۳۸ و در هر جایی که بنی آدم سکونت دارند، حیوانات صحرا و مرغان هوا را به دست تو تسلیم نموده و تو را بر جمیع آنها مسلط گردانیده است. آن سر طلا تو هستی. ۳۹ و بعد از تو سلطنتی دیگر پست‌تر از تو خواهد برخاست و سلطنت سوومی دیگر از برنج که بر تمامی جهان سلطنت خواهد نمود. ۴۰ و سلطنت چهارم مثل آهن قوی خواهد بود زیرا آهن همه چیز را خرد و نرم می‌سازد. پس چنانکه آهن همه چیز را نرم می‌کند، همچنان آن نیز خرد و نرم خواهد ساخت. ۴۱ و چنانکه پایها و انگشتها را دیدی که قدری از گل کوزه‌گر و قدری از آهن بود، همچنان این سلطنت تقسیم خواهد شد و قدری از قوت آهن در آن خواهد ماند موافق آنچه دیدی که آهن با گل سفالین آمیخته شده بود. ۴۲ و اما انگشتهای پایهایش قدری از آهن و قدری از گل بود، همچنان این سلطنت قدری

تمثال طلا و تون آتش

۳ نَبُوکَدْنَصَّر پادشاه تمثالی از طلا که ارتفاعش شصت ذراع و عرضش شش ذراع بود ساخت و آن را در همواری دُورا در ولایت بابل نصب کرد.^۲ و نَبُوکَدْنَصَّر پادشاه فرستاد که اُمرا و رؤسا و حاکمان و داوران و خزانه داران و مُشیران و وکیلان و جمیع سروران ولایتها را جمع کنند تا به جهت تبرک تمثالی که نَبُوکَدْنَصَّر پادشاه نصب نموده بود بیایند.^۳ پس اُمرا و رؤسا و حاکمان و داوران و خزانه داران و مُشیران و وکیلان و جمیع سروران ولایتها به جهت تبرک تمثالی که نَبُوکَدْنَصَّر پادشاه نصب نموده بود جمع شده، پیش تمثالی که نَبُوکَدْنَصَّر نصب کرده بود ایستادند.^۴ و مُنادی به آواز بلند ندا کرده، می گفت: «ای قومها و امتها و زبانها برای شما حکم است؛^۵ که چون آواز شیپور و سُرنا و عود و بریط و سنتور و کمانچه و هر قسم آلات موسیقی را بشنوید، آنگاه به رو افتاده، تمثال طلا را که نَبُوکَدْنَصَّر پادشاه نصب کرده است سجده نمایید.^۶ و هر که به رو نیفتد و سجده ننماید در همان ساعت در میان کوره آتش ملتهب افکنده خواهد شد.»

۷ بنابراین چون همه قومها آواز شیپور و سرنا و عود و بریط و سنتور و هر قسم آلات موسیقی را شنیدند، همه قومها و امتها و زبانها به رو افتاده، تمثال طلا را که نَبُوکَدْنَصَّر پادشاه نصب کرده بود سجده نمودند.^۸ اما در آنوقت بعضی کلدانیان نزدیک آمده، بر یهودیان شکایت آوردند،^۹ و به نَبُوکَدْنَصَّر پادشاه عرض کرده، گفتند: «ای پادشاه تا به ابد زنده باش!^{۱۰} تو

ای پادشاه فرمانی صادر نمودی که هر که آواز شیپور و سرنا و عود و بریط و سنتور و کمانچه و هر قسم آلات موسیقی را بشنود به رو افتاده، تمثال طلا را سجده نماید؛^{۱۱} و هر که به رو نیفتد و سجده ننماید در میان کوره آتش ملتهب افکنده شود.^{۱۲} پس چند نفر یهود که ایشان را بر کارهای ولایت بابل گماشته‌ای هستی، یعنی شَدْرَک و میشک و عِدْنَعُو. این اشخاص ای پادشاه، تو را احترام نمی نمایند و خدایان تو را عبادت نمی کنند و تمثال طلا را که نصب نموده‌ای سجده نمی نمایند.»

۱۳ آنگاه نَبُوکَدْنَصَّر با خشم و غضب فرمود تا شَدْرَک و میشک و عِدْنَعُو را حاضر کنند. پس این اشخاص را در حضور پادشاه آوردند.^{۱۴} پس نَبُوکَدْنَصَّر ایشان را خطاب کرده، گفت: «ای شَدْرَک و میشک و عِدْنَعُو! آیا شما عمداً خدایان مرا نمی پرستید و تمثال طلا را که نصب نموده‌ام سجده نمی کنید؟^{۱۵} الآن اگر مستعد بشوید که چون آواز شیپور و سرنا و عود و بریط و سنتور و کمانچه و هر قسم آلات موسیقی را بشنوید به رو افتاده، تمثالی را که ساخته‌ام سجده نمایید، (فبها)؛ و اما اگر سجده ننمایید، در همان ساعت در میان کوره آتش ملتهب انداخته خواهید شد و کدام خدایی است که شما را از دست من رهایی دهد.»

۱۶ شَدْرَک و میشک و عِدْنَعُو در جواب پادشاه گفتند: «ای نَبُوکَدْنَصَّر! درباره این امر ما را باکی نیست که تو را جواب دهیم.^{۱۷} اگر چنین است، خدای ما که او را می پرستیم قادر است که ما را از کوره آتش ملتهب برهاند و او

شَدْرُک و میشک و عِبْدَنَعُو از میان آتش بیرون آمدند. ۲۷ و اُمرا و رؤسا و حاکمان و مشیران پادشاه جمع شده، آن مردان را دیدند که آتش به بدنهای ایشان اثری نکرده و مویی از سر ایشان نسوخته و رنگ ردای ایشان تبدیل نشده، بلکه بوی آتش به ایشان نرسیده است.

۲۸ آنگاه نَبُوکَدَنْصَر متکلم شده، گفت: «متبارک باد خدای شَدْرُک و میشک و عِبْدَنَعُو که فرشته خود را فرستاد و بندگان خویش را که بر او توکل داشتند و به فرمان پادشاه مخالفت ورزیدند و بدنهای خود را تسلیم نمودند تا خدای دیگری سوای خدای خویش را عبادت و سجده نمایند، رهایی داده است. ۲۹ بنابراین فرمانی از من صادر شد که هر قوم و امت و زبان که حرف ناشایسته‌ای به ضد خدای شَدْرُک و میشک و عِبْدَنَعُو بگویند، پاره پاره شوند و خانه‌های ایشان به مزبله مبدل گردد، زیرا خدایی دیگر نیست که بدین منوال رهایی تواند داد.»

۳۰ آنگاه پادشاه (منصب) شَدْرُک و میشک و عِبْدَنَعُو را در ولایت بابل برتری داد.

خواب دوم نبوکدنصر

۴ از نَبُوکَدَنْصَر پادشاه، به تمامی قومها و امت‌ها و زبانها که بر تمامی زمین ساکنند: «صلح شما افزون باد! ۲ من مصلحت دانستم که آیات و عجایبی را که خدای تعالی به من نموده است بیان نمایم.

۳ آیات او چه قدر بزرگ و عجایب او چه قدر عظیم است. ملکوت او ملکوت جاودانی است و سلطنت او تا ابدآباد.

ما را از دست تو ای پادشاه خواهد رهاشد. ۱۸ و اگر نه، ای پادشاه تو را معلوم باد که خدایان تو را عبادت نخواهیم کرد و تمثال طلا را که نصب نموده‌ای سجده نخواهیم نمود.»

۱۹ آنگاه نَبُوکَدَنْصَر از خشم مملو گردید و هیئت چهره‌اش بر شَدْرُک و میشک و عِبْدَنَعُو متغیر گشت و متکلم شده، فرمود تا کوره را هفت چندان زیاده‌تر از معمول بتابند. ۲۰ و به قوی‌ترین شجاعان لشکر خود فرمود که شَدْرُک و میشک و عِبْدَنَعُو را ببندند و در کوره آتش ملتهب بیندازند. ۲۱ پس این اشخاص را در رداها و جُبه‌ها و عمامه‌ها و سایر لباس‌های ایشان بستند و در میان تون آتش ملتهب افکندند. ۲۲ و چونکه فرمان پادشاه سخت بود و کوره بی‌نهایت تابیده شده، شعله آتش آن کسان را که شَدْرُک و میشک و عِبْدَنَعُو را برداشته بودند کشت. ۲۳ و این سه مرد یعنی شَدْرُک و میشک و عِبْدَنَعُو در میان کوره آتش ملتهب بسته افتادند.

۲۴ آنگاه نَبُوکَدَنْصَر پادشاه در حیرت افتاد و بزودی هر چه تمام‌تر برخاست و مشیران خود را خطاب کرده، گفت: «آیا سه شخص نبستم و در میان آتش نینداختیم؟» ایشان در جواب پادشاه عرض کردند که «صحیح است ای پادشاه! ۲۵ او در جواب گفت: «اینک من چهار مرد می‌بینم که گشاده در میان آتش می‌خرامند و ضرری به ایشان نرسیده است و منظر چهارمین شبیه پسر خدا است.» ۲۶ پس نَبُوکَدَنْصَر به دهنه تون آتش ملتهب نزدیک آمد و خطاب کرده، گفت: «ای شَدْرُک و میشک و عِبْدَنَعُو! ای بندگان خدای تعالی بیرون شوید و بیایید.» پس

پراکنده سازید تا حیوانات از زیرش و مرغان از شاخه هایش آواره گردند. ۱۵ اما کنده ریشه هایش را با بند آهن و برنج در زمین در میان سبزه های صحرا واگذارید و از شبنم آسمان تر شود و نصب او از علف زمین با حیوانات باشد. ۱۶ دل او از انسانیت تبدیل شود و دل حیوان را به او بدهند و هفت زمان بر او بگذرد. ۱۷ این امر از فرمان پاسبانان شده و این حکم از کلام مقدسین گردیده است تا زندگان بدانند که حضرت متعال بر ممالک آدمیان حکمرانی می کند و آن را به هر که می خواهد می دهد و پست ترین مردمان را بر آن نصب می نماید. ۱۸ این خواب را من که نبوکدنصر پادشاه هستم دیدم و تو ای بلطشصر تعبیرش را بیان کن زیرا که تمامی حکیمان مملکت من نتوانستند مرا از تعبیرش اطلاع دهند، اما تو می توانی چونکه روح خدایان قدوس در تو می باشد.»

۱۹ آنگاه دانیال که به بلطشصر مسمی می باشد، ساعتی متحیر ماند و فکرهایش او را مضطرب ساخت. پس پادشاه متکلم شده، گفت: «ای بلطشصر خواب و تعبیرش تو را مضطرب نسازد.» بلطشصر در جواب گفت: «ای آقای من! خواب از برای دشمنانت و تعبیرش از برای دشمنانت باشد. ۲۰ درختی که دیدی که بزرگ و قوی گردید و ارتفاعش تا به آسمان رسید و منظرش به تمامی زمین، ۲۱ و برگهایش جمیل و میوه اش بسیار و آذوقه برای همه در آن بود و حیوانات صحرا زیرش ساکن بودند و مرغان هوا در شاخه هایش مأوا گزیدند، ۲۲ ای پادشاه آن درخت تو هستی

۴ من که نبوکدنصر هستم در خانه خود مطمئن و در قصر خویش خرم می بودم. ۵ خوابی دیدم که مرا ترسانید و فکرهایم در بسترم و رؤیاهای سرم مرا مضطرب ساخت. ۶ پس فرمانی از من صادر گردید که جمیع حکیمان بابل را به حضورم بیاورند تا تعبیر خواب را برای من بیان نمایند. ۷ آنگاه مجوسیان و جادوگران و کلدانیان و منجمان حاضر شدند و من خواب را برای ایشان بازگفتم اما تعبیرش را برای من بیان نتوانستند نمود.

۸ بالاخره دانیال که موافق اسم خدای من به بلطشصر مسمی است و روح خدایان قدوس در او می باشد، درآمد و خواب را به او باز گفتم، ۹ که ای بلطشصر، رئیس مجوسیان، چون می دانم که روح خدایان قدوس در تو می باشد و هیچ سزی برای تو مشکل نیست، پس خوابی که دیده ام و تعبیرش را به من بگو.

۱۰ رؤیاهای سرم در بسترم این بود که نظر کردم و اینک درختی در وسط زمین که ارتفاعش عظیم بود. ۱۱ این درخت بزرگ و قوی گردید و بلندی اش تا به آسمان رسید و منظرش تا اقصای تمامی زمین بود. ۱۲ برگهایش جمیل و میوه اش بسیار و آذوقه برای همه در آن بود. حیوانات صحرا در زیر آن سایه گرفتند و مرغان هوا بر شاخه هایش مأوا گزیدند و تمامی بشر از آن پرورش یافتند. ۱۳ در رؤیاهای سرم در بسترم نظر کردم و اینک پاسبانی و مقدسی از آسمان نازل شد، ۱۴ که به آواز بلند ندا در داد و چنین گفت: درخت را برید و شاخه هایش را قطع نمایند و برگهایش را بیفشانید و میوه هایش را

حشمت جلال خود بنا نموده‌ام؟»^{۳۱} این سخن هنوز بر زبان پادشاه بود که آوازی از آسمان نازل شده، گفت: «ای پادشاه نَبُوکَدَنْصَر به تو گفته می‌شود که سلطنت از تو گذشته است.^{۳۲} و تو را از میان مردم خواهند راند و مسکن تو با حیوانات صحرا خواهد بود و تو را مثل گاوان علف خواهند خورانید و هفت زمان بر تو خواهد گذشت تا بدانی که حضرت متعال بر ممالک آدمیان حکمرانی می‌کند و آن را به هر که می‌خواهد می‌دهد.»^{۳۳} در همان ساعت این امر بر نَبُوکَدَنْصَر واقع شد و از میان مردمان رانده شده، مثل گاوان علف می‌خورد و بدنش از شب‌بیم آسمان تر می‌شد تا مویهایش مثل پره‌های عقاب بلند شد و ناخن‌هایش مثل چنگال‌های مرغان گردید.

^{۳۴} و بعد از انقضای آن ایام من که نَبُوکَدَنْصَر هستم، چشمان خود را به سوی آسمان برافراشتم و عقل من به من برگشت و حضرت متعال را متبارک خواندم و حیّ سرمدی را تسبیح و حمد گفتم

زیرا که سلطنت او سلطنت جاودانی و ملکوت او تا ابدآباد است.

^{۳۵} و جمیع ساکنان جهان هیچ شمرده می‌شوند و با جُنُود آسمان و سکنه جهان بر وفق اراده خود عمل می‌نمایند و کسی نیست که دست او را باز دارد یا او را بگوید که چه می‌کنی.

^{۳۶} در همان زمان عقل من به من برگشت و به جهت جلال سلطنت من حشمت و زینت من باز داده شد و مشیرانم و امرایم مرا طلبیدند و بر

زیرا که تو بزرگ و قوی گردیده‌ای و عظمت تو چنان افزوده شده است که به آسمان رسیده و سلطنت تو تا به اقصای زمین.^{۳۳} و چونکه پادشاه، پاسبانی و مقدّسی را دید که از آسمان نزول نموده، گفت: درخت را ببرید و آن را تلف سازید، اما کنده ریشه‌هایش را با بند آهن و برنج در زمین در میان سبزه‌های صحرا واگذارید و از شب‌بیم آسمان تر شود و نصیبش با حیوانات صحرا باشد تا هفت زمان بر آن بگذرد؛^{۳۴} ای پادشاه تعبیر این است و فرمان حضرت متعال که بر آقایم پادشاه وارد شده است همین است،^{۳۵} که تو را از میان مردمان خواهند راند و مسکن تو با حیوانات صحرا خواهد بود و تو را مثل گاوان علف خواهند خورانید و تو را از شب‌بیم آسمان تر خواهند ساخت و هفت زمان بر تو خواهد گذشت تا بدانی که حضرت متعال بر ممالک آدمیان حکمرانی می‌کند و آن را به هر که می‌خواهد عطا می‌فرماید.^{۳۶} و چون گفتند که کنده ریشه‌های درخت را واگذارید، پس بعد از آنکه بدانی که آسمانها حکمرانی می‌کنند، سلطنت تو برایت برقرار خواهد ماند.^{۳۷} بنابراین ای پادشاه نصیحت من تو را پسند آید و گناهان خود را به عدالت و خطایای خویش را به احسان نمودن بر فقیران فدیه بده که شاید باعث طولانی شدن کامروایی تو باشد.»^{۳۸} این همه بر نَبُوکَدَنْصَر پادشاه واقع شد.

^{۳۹} بعد از انقضای دوازده ماه، او بالای قصر سلطنتی در بابل می‌خرامید.^{۳۰} و پادشاه متکلم شده، گفت: «آیا این بابل عظیم نیست که من آن را برای خانه سلطنت به توانایی قوت و

بیان نماید به ارغوان ملبس خواهد شد و طوق زرین بر گردنش (نهاده خواهد شد) و حاکم سوم در مملکت خواهد بود.»

۸ آنگاه جمیع حکمای پادشاه داخل شدند، اما نتوانستند نوشته را بخوانند یا تفسیرش را برای پادشاه بیان نمایند. ۹ پس بَلْشَصَّر پادشاه، بسیار مضطرب شد و هیأتش در او متغیر گردید و امرایش مضطرب شدند. ۱۰ اما ملکه به سبب سخنان پادشاه و امرایش به مهمانخانه درآمد و ملکه متکلم شده، گفت: «ای پادشاه تا به ابد زنده باش! فکرهایت تو را مضطرب نسازد و هیأت تو متغیر نشود. ۱۱ شخصی در مملکت تو هست که روح خدایان قدوس دارد و در ایام پدرت روشنائی و فهم و حکمت مثل حکمت خدایان در او پیدا شد و پدرت بَلْشَصَّر پادشاه، یعنی پدر تو ای پادشاه، او را رئیس مجوسیان و جادوگران و کلدانیان و منجمان ساخت. ۱۲ چونکه روح فاضل و معرفت و فهم و تعبیر خوابها و حل معماها و گشودن گرهها در این دانیال که پادشاه او را به بلطشصر مستی نمود یافت شد. پس حال دانیال طلبیده شود و تفسیر را بیان خواهد نمود.»

۱۳ آنگاه دانیال را به حضور پادشاه آوردند و پادشاه دانیال را خطاب کرده، فرمود: «ایا تو همان دانیال از اسیران یهود هستی که پدرم پادشاه از یهود آورد؟» ۱۴ و درباره تو شنیدهام که روح خدایان در تو است و روشنائی و فهم و حکمت فاضل در تو پیدا شده است. ۱۵ و الآن حکیمان و منجمان را به حضور من آوردند تا این نوشته را بخوانند و تفسیرش را برای من

سلطنت خود استوار گردیدم و عظمت عظیمی بر من افزوده شد. ۳۷ الآن من که بَلْشَصَّر هستم، پادشاه آسمانها را تسبیح و تکبیر و حمد می گویم که تمام کارهای او حق و طریقهای وی عدل است و کسانی که با تکبر راه می روند، او قادر است که ایشان را پست نماید.

نوشته الهی بر روی دیوار

بَلْشَصَّر پادشاه ضیافت عظیمی برای هزار نفر از امرای خود برپا داشت و در حضور آن هزار نفر شراب نوشید. ۲ بَلْشَصَّر در کیف شراب امر فرمود که ظروف طلا و نقره را که جدش بَلْشَصَّر از هیکل اورشلیم برده بود، بیاورند تا پادشاه و امرایش و همسران و مُتعه‌هایش از آنها بنوشند. ۳ آنگاه ظروف طلا را که از هیکل خانه خدا که در اورشلیم است گرفته شده بود آوردند و پادشاه و امرایش و همسران و مُتعه‌هایش از آنها نوشیدند. ۴ شراب می نوشیدند و خدایان طلا و نقره و برنج و آهن و چوب و سنگ را تسبیح می خواندند.

۵ در همان ساعت انگشتهای دست انسانی بیرون آمد و در برابر شمعدان برج دیوار قصر پادشاه نوشت و پادشاه کف دست را که می نوشت دید. ۶ آنگاه هیأت پادشاه متغیر شد و فکرهایش او را مضطرب ساخت و بندهای کمرش سُست شده، زانوهایش بهم می خورد. ۷ پادشاه به آواز بلند صدا زد که جادوگران و کلدانیان و منجمان را احضار نمایند. پس پادشاه حکیمان بابل را خطاب کرده، گفت: «هر که این نوشته را بخواند و تفسیرش را برای من

خداوند آسمانها بلند ساختی و ظروف خانه او را به حضور تو آوردند و تو و امرایت و همسران و مُتعه‌هایت از آنها شراب نوشیدید و خدایان نقره و طلا و برنج و آهن و چوب و سنگ را که نمی‌بینند و نمی‌شنوند و (هیچ) نمی‌دانند تسبیح خواندی، اما آن خدایی را که نَفَسْت در دست او و تمامی راه‌هایت از او می‌باشد، تمجید نمودی.

۲۴ پس این کف دست از جانب او فرستاده شد و این نوشته مکتوب گردید. ۲۵ و این نوشته‌ای که مکتوب شده است این است: مَنَّا نَقِيلُ و فَرَسِين. ۲۶ و تفسیر کلام این است: مَنَّا؛ خدا سلطنت تو را شمرده و آن را به انتها رسانیده است. ۲۷ نَقِيلُ؛ در میزان سنجیده شده و ناقص درآمده‌ای. ۲۸ فَرَسُ؛ سلطنت تو تقسیم گشته و به مادیان و پارسیان بخشیده شده است.»

۲۹ آنگاه بَلْشَصْر امر فرمود تا دانیال را به ارغوان ملبس ساختند و طوق زرّین بر گردنش (نهادند) و درباره‌اش ندا کردند که در مملکت حاکم سوم می‌باشد. ۳۰ در همان شب بَلْشَصْر پادشاه کلدانیان کشته شد.

چاه شیران

۶ و داریوش مادی در حالی که شصت و دو ساله بود سلطنت را یافت. ۲ و داریوش مصلحت دانست که صد و بیست حاکم بر مملکت نصب نماید تا بر تمامی مملکت باشند. ۳ و بر آنها سه وزیر که یکی از ایشان دانیال بود تا آن حاکمان به ایشان حساب دهند و هیچ ضرری به پادشاه نرسد. ۴ پس این دانیال بر سایر وزراء و حاکمان برتری یافت زیرا که روح فاضل در او بود و پادشاه اراده داشت

بیان کنند؛ اما نتوانستند تفسیر کلام را بیان کنند. ۱۶ و من درباره تو شنیده‌ام که به نمودن تعبیرها و گشودن گره‌ها قادر می‌باشی. پس اگر بتوانی الآن نوشته را بخوانی و تفسیرش را برای من بیان کنی به ارغوان ملبس خواهی شد و طوق زرّین بر گردنت (نهاده خواهد شد) و در مملکت حاکم سوم خواهی بود.»

۱۷ پس دانیال به حضور پادشاه جواب داد و گفت: «عطایای تو از آن تو باشد و پادشاه خود را به دیگری بده، اما نوشته را برای پادشاه خواهم خواند و تفسیرش را برای او بیان خواهم نمود. ۱۸ اما تو ای پادشاه، خدای تعالی به پدرت نَبُوکَدَنْصَر سلطنت و عظمت و جلال و حشمت عطا فرمود. ۱۹ و به سبب عظمتی که به او داده بود جمیع قومها و امت‌ها و زبانها از او لرزان و ترسان می‌بودند. هر که را می‌خواست می‌کشت و هر که را می‌خواست زنده نگاه می‌داشت و هر که را می‌خواست بلند می‌نمود و هر که را می‌خواست پست می‌ساخت. ۲۰ اما چون دلش مغرور و روحش سخت گردیده، تکبر نمود آنگاه از کرسی سلطنت خویش به زیر افکنده شد و حشمت او را از او گرفتند. ۲۱ و از میان بنی‌آدم رانده شده، دلش مثل دل حیوانات گردید و مسکنش باگورخران شده، او را مثل گاو و علف می‌خورانیدند و بدنش از شب‌بم آسمان تر می‌شد؛ تا فهمید که خدای تعالی بر ممالک آدمیان حکمرانی می‌کند و هر که را می‌خواهد بر آن نصب می‌نماید. ۲۲ و تو ای پسرش بَلْشَصْر! اگر چه این همه را دانستی، اما دل خود را متواضع نمودی، ۲۳ بلکه خویشتن را به ضد

فرمانی امضا نمودی که هر که تا سی روز نزد خدایی یا انسانی سوای تو ای پادشاه مسألتی نماید در چاه شیران افکنده شود؟» پادشاه در جواب گفت: «این امر موافق شریعت مادیان و پارسیان که منسوخ نمی‌شود، صحیح است.»^{۱۴} پس ایشان در حضور پادشاه جواب دادند و گفتند که «این دانیال که از اسیران یهودا می‌باشد به تو ای پادشاه و به فرمانی که امضا نموده‌ای اعتنا نمی‌نماید، بلکه هر روز سه مرتبه مسألت خود را می‌نماید.»^{۱۵} آنگاه پادشاه چون این سخن را شنید بر خویشتن بسیار خشمگین گردید و دل خود را به رهانیدن دانیال مشغول ساخت و تا غروب آفتاب برای رها کردن او سعی می‌نمود.^{۱۶} آنگاه آن اشخاص نزد پادشاه جمع شدند و به پادشاه عرض کردند که «ای پادشاه بدان که قانون مادیان و پارسیان این است که هیچ فرمان یا حکمی که پادشاه آن را استوار نماید تبدیل نشود.»

^{۱۷} پس پادشاه امر فرمود تا دانیال را بیاورند و او را در چاه شیران بیندازند؛ و پادشاه دانیال را خطاب کرده، گفت: «خدای تو که او را پیوسته عبادت می‌نمایی تو را رهایی خواهد داد.»^{۱۸} و سنگی آورده، آن را بر دهنه چاه نهادند و پادشاه آن را به مُهر خود و مُهر امرای خویش مختوم ساخت تا امر درباره دانیال تبدیل نشود.^{۱۹} آنگاه پادشاه به قصر خویش رفته، شب را به روزه به سر برد و به حضور وی اسباب عیش او را نیاوردند و خوابش از او رفت.^{۲۰} پس پادشاه صبح زود وقت طلوع فجر برخاست و به تعجیل به چاه شیران رفت.^{۲۱} و چون نزد

که او را بر تمامی مملکت نصب نماید.^۵ پس وزیران و حاکمان بهانه می‌جستند تا شکایتی در امور سلطنت بر دانیال بیاورند اما نتوانستند که هیچ علتی یا تقصیری بیابند، چونکه او امین بود و خطایی یا تقصیری در او هرگز یافت نشد.^۶ پس آن اشخاص گفتند که «در این دانیال هیچ علتی پیدا نخواهیم کرد مگر اینکه آن را درباره شریعت خدایش در او بباییم.»^۷ آنگاه این وزراء و حاکمان نزد پادشاه جمع شدند و او را چنین گفتند: «ای داریوش پادشاه تا به ابد زنده باش.^۸ جمیع وزرای مملکت و رؤسا و حاکمان و مشیران و حاکمان با هم مشورت کرده‌اند که پادشاه حکمی استوار کند و قدغن بلیغی نماید که هر کسی که تا سی روز از خدایی یا انسانی سوای تو ای پادشاه مسألتی نماید در چاه شیران افکنده شود.»^۹ پس ای پادشاه فرمان را استوار کن و نوشته را امضا فرما تا موافق شریعت مادیان و پارسیان که منسوخ نمی‌شود تبدیل نگردد.»^{۱۰} بنابراین داریوش پادشاه نوشته و فرمان را امضا نمود.

^{۱۱} اما چون دانیال دانست که نوشته امضا شده است به خانه خود درآمد و پنجره‌های بالاخانه خود را به سمت اورشلیم باز نموده، هر روز سه مرتبه زانو می‌زد و دعا می‌نمود و چنانکه قبل از آن عادت می‌داشت، نزد خدای خویش دعا می‌کرد و تسبیح می‌خواند.^{۱۲} پس آن اشخاص جمع شده، دانیال را یافتند که نزد خدای خود مسألت و تضرع می‌نماید.

^{۱۳} آنگاه به حضور پادشاه نزدیک شده، درباره فرمان پادشاه عرض کردند که «ای پادشاه آیا

آیات و عجایب را در آسمان و در زمین ظاهر می‌سازد و اوست که دانیال را از چنگ شیران رهایی داده است.»^{۲۹}

پس این دانیال در سلطنت داریوش و در سلطنت کورش فارسی فیروز می‌بود.

خواب چهار وحش

در سال اول بَلْشَصَّر پادشاه بابل، دانیال در بسترش خوابی و رؤیاهای سرش را دید. پس خواب را نوشت و کلیهٔ مطالب را بیان نمود.^{۳۰} پس دانیال متکلم شده، گفت: «شبانگاه در عالم رؤیا شده، دیدم که ناگاه چهار باد آسمان بر روی دریای عظیم تاختند.^{۳۱} و چهار وحش بزرگ که مخالف یکدیگر بودند از دریا بیرون آمدند.^{۳۲} اول آنها مثل شیر بود و بالهای عقاب داشت و من نظر کردم تا بالهایش کنده گردید و او از زمین برداشته شده، بر پایهای خود مثل انسان قرار داده شد و دل انسان به او داده شد.^{۳۳} و اینک وحش دوم دیگر مثل خرس بود و بر یک طرف خود بلند شد و در دهانش در میان دندانهایش سه دنده بود و وی را چنین گفتند: برخیز و گوشت بسیار بخور.^{۳۴} بعد از آن نگرستم و اینک دیگری مثل پلنگ بود که بر پشتش چهار بال مرغ داشت و این وحش چهار سر داشت و سلطنت به او داده شد.^{۳۵} بعد از آن در رؤیاهای شب نظر کردم و اینک وحش چهارم که هولناک و مهیب و بسیار زورآور بود و دندانهای بزرگ آهنین داشت و باقی مانده را می‌خورد و پاره‌پاره می‌کرد و به پایهای خویش پایمال می‌نمود و مخالف همهٔ وحوشی که قبل

چاه شیران رسید با صدای غمگین دانیال را صدازد و پادشاه دانیال را خطاب کرده، گفت: «ای دانیال، بندهٔ خدای حی، آیا خدایت که او را پیوسته عبادت می‌نمایی به رهانیدنت از شیران قادر بوده است؟»

^{۳۲} آنگاه دانیال به پادشاه جواب داد که «ای پادشاه تا به ابد زنده باش! ^{۳۳} خدای من فرشتهٔ خود را فرستاده، دهان شیران را بست تا به من ضرری نرسانند چونکه به حضور وی در من گناهی یافت نشد و هم درحضور تو ای پادشاه تقصیری نورزیده بودم.» ^{۳۴} آنگاه پادشاه بی‌نهایت شادمان شده، امر فرمود که دانیال را از چاه برآورند و دانیال را از چاه برآوردند و از آن جهت که بر خدای خود توکل نموده بود در او هیچ ضرری یافت نشد.^{۳۵} و پادشاه امر فرمود تا آن اشخاص را که بر دانیال شکایت آورده بودند حاضر ساختند و ایشان را با پسران و زنان ایشان در چاه شیران انداختند و هنوز به ته چاه نرسیده بودند که شیران بر ایشان حمله آورده، همهٔ استخوانهای ایشان را خرد کردند.^{۳۶} بعد از آن داریوش پادشاه به جمیع قومها و امت‌ها و زبانیهایی که در تمامی جهان ساکن بودند نوشت که «صلح شما افزون باد!^{۳۷} از حضور من فرمانی صادر شده است که در هر سلطنتی از ممالک من (مردمان) به حضور خدای دانیال لزران و ترسان باشند

زیرا که او خدای حی و تا ابدالآباد پایدار است. و ملکوت او بی‌زوال و سلطنت او غیرمتناهی است.

^{۳۸} او است که نجات می‌دهد و می‌رهاند و

۱۶ و به یکی از حاضرین نزدیک شده، حقیقت این همه امور را از وی پرسیدم و او به من تکلم نموده، تفسیر امور را برای من بیان کرد، ۱۷ که این وحوش عظیمی که (عدد) ایشان چهار است چهار پادشاه می‌باشند که از زمین خواهند برخاست. ۱۸ اما مقدّسان حضرت اعلیٰ سلطنت را خواهند یافت و مملکت را تا به ابد و تا ابدالآباد متصرّف خواهند بود. ۱۹ آنگاه آرزو داشتم که حقیقت امر را دربارهٔ وحش چهارم که مخالف همهٔ دیگران و بسیار هولناک بود و دندان‌های آهنین و چنگال‌های برنجین داشت و سایرین را می‌خورد و پاره پاره می‌کرد و به پای‌های خود پایمال می‌نمود بدانم. ۲۰ و کیفیت ده شاخ را که بر سر او بود و آن دیگری را که برآمد و پیش روی او سه شاخ افتاد یعنی آن شاخی که چشمان و دهانی را که سخنان تکبرآمیز می‌گفت داشت و نمایش او از رفقاییش سخت‌تر بود. ۲۱ پس ملاحظه کردم و این شاخ با مقدّسان جنگ کرده، بر ایشان پیروزی یافت. ۲۲ تا حینی که قدیم‌الایام آمد و داوری به مقدّسان حضرت اعلیٰ تسلیم شد و زمانی رسید که مقدّسان ملکوت را به تصرّف آوردند. ۲۳ پس او چنین گفت: وحش چهارم سلطنت چهارمین بر زمین خواهد بود و مخالف همهٔ سلطنتها خواهد بود و تمامی جهان را خواهد خورد و آن را پایمال نموده، پاره‌پاره خواهد کرد. ۲۴ و ده شاخ از این مملکت، ده پادشاه می‌باشند که خواهند برخاست و دیگری بعد از ایشان خواهد برخاست و او مخالف اولین خواهد بود و سه پادشاه را به زیر خواهد افکند. ۲۵ و سخنان به

از او بودند بود و ده شاخ داشت. ۸ پس در این شاخها تأمل می‌نمودم که اینک از میان آنها شاخ کوچک دیگری برآمد و پیش رویش سه شاخ از آن شاخهای اول از ریشه کنده شد و اینک این شاخ چشمانی مانند چشم انسان و دهانی که به سخنان تکبرآمیز متکلم بود داشت.

۹ «و نظر می‌کردم تا کرسیها برقرار شد و قدیم‌الایام جلوس فرمود و لباس او مثل برف سفید و موی سرش مثل پشم پاک و عرش او شعله‌های آتش و چرخ‌های آن آتش ملتهب بود. ۱۰ نه‌ری از آتش جاری شده، از پیش روی او بیرون آمد. هزاران هزار او را خدمت می‌کردند و کرورها کرور به حضور وی ایستاده بودند. دیوان برپا شد و دفترها گشوده گردید.

۱۱ آنگاه نظر کردم به سبب سخنان تکبرآمیزی که آن شاخ می‌گفت. پس نگرستم تا آن وحش کشته شد و جسد او هلاک گردیده، به آتش مشتعل تسلیم شد. ۱۲ اما سایر وحوش سلطنت را از ایشان گرفتند، اما درازی عمر تا زمانی و وقتی به ایشان داده شد.

۱۳ و در رؤیای شب نگرستم و اینک مثل پسر انسان با ابرهای آسمان آمد و نزد قدیم‌الایام رسید و او را به حضور وی آوردند. ۱۴ و سلطنت و جلال و ملکوت به او داده شد تا جمیع قوم‌ها و امّت‌ها و زبانها او را خدمت نمایند. سلطنت او سلطنت جاودانی و بی‌زوال است و ملکوت او زایل نخواهد شد.

تعبیر خواب

۱۵ «اما روح من دانیال در جسد مدهوش شد و رؤیاهای سرم مرا مضطرب ساخت.

۵ و حینی که متفکّر می بودم اینک بز نری از طرف مغرب بر روی تمامی زمین می آمد و زمین را لمس نمی کرد و در میان چشمان بز نر شاخی معتبر بود. ۶ و به سوی آن قوچ صاحب دو شاخ که آن را نزد نهر ایستاده دیدم آمد و به شدّت قوّت خویش نزد او دوید. ۷ و او را دیدم که چون نزد قوچ رسید با او بشدّت غضبناک شده، قوچ را زد و هر دو شاخ او را شکست و قوچ را یاری مقاومت با وی نبود پس وی را به زمین انداخته، پایمال کرد و کسی نبود که قوچ را از دستش رهایی دهد. ۸ و بز نر بی نهایت بزرگ شد و چون قوی گشت آن شاخ بزرگ شکسته شد و در جایش چهار شاخ معتبر به سوی بادهای چهارگانه آسمان برآمد. ۹ و از یکی از آنها یک شاخ کوچک برآمد و به سمت جنوب و مشرق و سرزمین پر جلال، بسیار بزرگ شد. ۱۰ و به ضدّ لشکر آسمانها قوی شده، بعضی از لشکر و ستارگان را به زمین انداخته، پایمال نمود. ۱۱ و به ضدّ سردار لشکر بزرگ شد و قربانی دایمی از او گرفته شد و مکان مقدّس او منهدم گردید. ۱۲ و لشکری به ضدّ قربانی دایمی، به سبب عصیان (قوم به وی) داده شد و آن (لشکر) راستی را به زمین انداختند و او (موافق رأی خود) عمل نموده، کامیاب گردید. ۱۳ و مقدّسی را شنیدم که سخن می گفت و مقدّس دیگری از آن یک که سخن می گفت، پرسید که رؤیا دربارهٔ قربانی دایمی و معصیت مهلک که قدس و لشکر را به پایمال شدن تسلیم می کند، تا به کی خواهد بود؟ ۱۴ و او به من گفت: «تا دو هزار و سیصد شب و صبح، آنگاه مقدّس تطهیر خواهد شد.»

ضدّ حضرت اعلیٰ خواهد گفت و مقدّسان حضرت اعلیٰ را ذلیل خواهد ساخت و قصد تبدیل نمودن زمانها و شریعتها خواهد نمود و ایشان تا زمانی و دو زمان و نصف زمان به دست او تسلیم خواهند شد. ۲۶ پس دیوان برپا خواهد شد و سلطنت او را از او گرفته، آن را تا به انتها تباہ و تلف خواهند نمود. ۲۷ و ملکوت و سلطنت و حشمت مملکتی که زیر تمامی آسمانهاست به قوم مقدّسان حضرت اعلیٰ داده خواهد شد که ملکوت او ملکوت جاودانی است و جمیع ممالک او را عبادت و اطاعت خواهند نمود. ۲۸ انتهای امر تا به اینجا است. فکرهاى من دانیال مرا بسیار مضطرب نمود و هیأت من در من متغیر گشت، اما این امر را در دل خود نگاه داشتم.»

رؤیای قوچ و بز

در سال سوم سلطنت بلشصر پادشاه، رؤیایی بر من دانیال ظاهر شد بعد از آنکه اول به من ظاهر شده بود. ۲ و در رؤیا نظر کردم و می دیدم که من در دارالسلطنه شوش که در ولایت عیلام می باشد بودم و در عالم رؤیا دیدم که نزد نهر اولای می باشم. ۳ پس چشمان خود را برافراشته، دیدم که ناگاه قوچی نزد نهر ایستاده بود که دو شاخ داشت و شاخ هایش بلند بود و یکی از دیگری بلندتر و بلندترین آنها آخر برآمد. ۴ و قوچ را دیدم که به سمت مغرب و شمال و جنوب شاخ می زد و هیچ وحشی با او مقاومت نتوانست کرد و کسی نبود که از دستش رهایی دهد و برحسب رأی خود عمل نموده، بزرگ می شد.

بسیاری را بی خبر هلاک خواهد ساخت و با امیر امیران مقاومت خواهد نمود، اما بدون دست، شکسته خواهد شد. ۲۶ پس رؤیایی که درباره شام و صبح گفته شد یقین است اما تو رؤیا را مهر و موم کن زیرا که بعد از ایام بسیار واقع خواهد شد.»

۲۷ آنگاه من دانیال تا اندک زمانی ضعیف و بیمار شدم. پس برخاسته، به کارهای پادشاه مشغول گردیدم، اما درباره رؤیا متحیر ماندم و احدی معنی آن را نفهمید.

دعای دانیال

۹ در سال اول داریوش پسر آخشورش که از نسل مادیان و بر مملکت کلدانیان پادشاه شده بود، ۲ در سال اول سلطنت او، من دانیال، عدد سال‌هایی را که کلام خداوند درباره آنها به ارمیای نبی نازل شده بود از کتب فهمیدم که هفتاد سال در خرابی اورشلیم تمام خواهد شد. ۳ پس روی خود را به سوی خداوند خدا متوجه ساختم تا با دعا و تضرعات و روزه و پلاس و خاکستر مسألت نمایم؛ ۴ و نزد یهوه خدای خود دعا کردم و اعتراف نموده، گفتم: «ای خداوند خدای عظیم و مهیب که عهد و رحمت را با محبان خویش و آنانی که فرایض تو را حفظ می‌نمایند نگاه می‌داری! ۵ ما گناه و عصیان و شرارت ورزیده و تمرد نموده و از اوامر و احکام تو تجاوز کرده‌ایم. ۶ و به بندگانت انبیايي که به اسم تو به پادشاهان و سروران و پدران ما و به تمامی قوم زمین سخن گفتند گوش نگرفته‌ایم. ۷ ای خداوند عدالت از آن تو است و رسوایی از

معنی رؤیا

۱۵ و چون من دانیال رؤیا را دیدم و معنی آن را طلبیدم، ناگاه شبیه مردی نزد من بایستاد. ۱۶ و آواز آدمی را از میان (نهر) اولای شنیدم که ندا کرده، می‌گفت: «ای جبرائیل این مرد را از معنی این رؤیا مطلع ساز.» ۱۷ پس او نزد جایی که ایستاده بودم آمد و چون آمد من ترسان شده، به روی خود درافتادم و او مرا گفت: «ای پسر انسان بدان که این رؤیا برای زمان آخر می‌باشد.» ۱۸ و حینی که او با من سخن می‌گفت، من بر روی خود بر زمین در خواب سنگین می‌بودم و او مرا لمس نموده، در جایی که بودم برپا داشت. ۱۹ و گفت: «اینک من تو را از آنچه در آخر غضب واقع خواهد شد اطلاع می‌دهم زیرا که انتها در زمان معین واقع خواهد شد. ۲۰ اما آن قوچ صاحب دو شاخ که آن را دیدی پادشاهان مادیان و پارسیان می‌باشد. ۲۱ و آن بز نر بزرگ، پادشاه یونان می‌باشد و آن شاخ بزرگی که در میان دو چشمش بود پادشاه اول است. ۲۲ و اما آن شکسته شدن و چهار در جایش برآمدن، چهار سلطنت از قوم او اما نه از قوت او برپا خواهند شد. ۲۳ و در آخر سلطنت ایشان چون گناه عاصیان به اتمام رسیده باشد، آنگاه پادشاهی سخت روی و در مکرها ماهر، خواهد برخاست. ۲۴ و قوت او عظیم خواهد شد، اما نه از توانایی خودش؛ و خرابیهای عجیب خواهد نمود و کامیاب شده، (موافق رأی خود) عمل خواهد نمود و عظما و قوم مقدسان را هلاک خواهد نمود. ۲۵ و از مهارت او مکر در دستش پیش خواهد رفت و در دل خود مغرور شده،

آن ما است. چنانکه امروز شده است از مردان یهودا و ساکنان اورشلیم و همه اسرائیلیان چه نزدیک و چه دور در همه زمینهایی که ایشان را به سبب خیانتی که به سو ورزیده‌اند در آنها پراکنده ساخته‌ای. ۸ ای خداوند رسوایی از آن ما و پادشاهان و سروران و پدران ما است زیرا که به تو گناه ورزیده‌ایم. ۹ خداوند خدای ما را رحمتها و مغفرتها است هر چند بدو گناه ورزیده‌ایم. ۱۰ و کلام یهوه خدای خود را نشنیده‌ایم تا در شریعت او که به وسیله بندگانش انبیا پیش ما گذارد سلوک نماییم. ۱۱ و تمامی اسرائیل از شریعت تو تجاوز نموده و روگردان شده، به آواز تو گوش نگرفته‌اند بنابراین لعنت و سوگندی که در تورات موسی بنده خدا مکتوب است بر ما مستولی گردیده، چونکه به او گناه ورزیده‌ایم. ۱۲ و او کلام خود را که به ضد ما و به ضد داوران ما که بر ما دآوری می‌نمودند گفته بود، استوار نموده، و بالای عظیمی بر ما وارد آورده است، زیرا که زیر تمامی آسمان حادثه‌ای واقع نشده، مثل آنکه بر اورشلیم واقع شده است. ۱۳ تمامی این بلا بر وفق آنچه در تورات موسی مکتوب است بر ما وارد شده است؛ با وجود این نزد یهوه خدای خود مسألت ننمودیم تا از معصیت خود بازگشت نموده، راستی تو را بفهمیم. ۱۴ بنابراین خداوند بر این بلا مراقب بوده، آن را بر ما وارد آورد زیرا که یهوه خدای ما در همه کارهایی که می‌کند عادل است اما ما به آواز او گوش نگرفتیم.

آن ما است. چنانکه امروز شده است از مردان یهودا و ساکنان اورشلیم و همه اسرائیلیان چه نزدیک و چه دور در همه زمینهایی که ایشان را به سبب خیانتی که به سو ورزیده‌اند در آنها پراکنده ساخته‌ای. ۸ ای خداوند رسوایی از آن ما و پادشاهان و سروران و پدران ما است زیرا که به تو گناه ورزیده‌ایم. ۹ خداوند خدای ما را رحمتها و مغفرتها است هر چند بدو گناه ورزیده‌ایم. ۱۰ و کلام یهوه خدای خود را نشنیده‌ایم تا در شریعت او که به وسیله بندگانش انبیا پیش ما گذارد سلوک نماییم. ۱۱ و تمامی اسرائیل از شریعت تو تجاوز نموده و روگردان شده، به آواز تو گوش نگرفته‌اند بنابراین لعنت و سوگندی که در تورات موسی بنده خدا مکتوب است بر ما مستولی گردیده، چونکه به او گناه ورزیده‌ایم. ۱۲ و او کلام خود را که به ضد ما و به ضد داوران ما که بر ما دآوری می‌نمودند گفته بود، استوار نموده، و بالای عظیمی بر ما وارد آورده است، زیرا که زیر تمامی آسمان حادثه‌ای واقع نشده، مثل آنکه بر اورشلیم واقع شده است. ۱۳ تمامی این بلا بر وفق آنچه در تورات موسی مکتوب است بر ما وارد شده است؛ با وجود این نزد یهوه خدای خود مسألت ننمودیم تا از معصیت خود بازگشت نموده، راستی تو را بفهمیم. ۱۴ بنابراین خداوند بر این بلا مراقب بوده، آن را بر ما وارد آورد زیرا که یهوه خدای ما در همه کارهایی که می‌کند عادل است اما ما به آواز او گوش نگرفتیم.

۱۵ «پس الآن ای خداوند خدای ما که قوم خود را به دست قوی از زمین مصر بیرون آورده،

ظهور جبرائیل

۲۰ و چون من هنوز سخن می‌گفتم و دعا می‌نمودم و به گناهان خود و گناهان قوم خویش اسرائیل اعتراف می‌کردم و تضرعات خود را برای کوه مقدس خدایم به حضور یهوه خدای خویش معروض می‌داشتم، ۲۱ چون هنوز در دعا متکلم می‌بودم، آن مرد، جبرائیل، که او را در رؤیای اول دیده بودم به سرعت پرواز نموده، به وقت هدیه شام نزد من رسید، ۲۲ و مرا اعلام نمود و با من متکلم شده، گفت: «ای دانیال الآن

عظیمی بود. پس امر را فهمید و رؤیا را دانست. ۲ در آن ایام من دانیال سه هفته تمام ماتم گرفتم. ۳ خوراک لذیذ نخوردم و گوشت و شراب به دهانم داخل نشد و تا انقضای آن سه هفته خویشتن را تدهین نمودم. ۴ و در روز بیست و چهارم ماه اول من بر کنار نهر عظیم یعنی دجله بودم. ۵ و چشمان خود را برافراشته دیدم که ناگاه مردی ملتبس به کتان که کمربندی از طلای اوفاز بر کمر خود داشت، ۶ و جسد او مثل زبرجد و روی وی مانند برق و چشمانش مثل شعله‌های آتش و بازوها و پایهایش مانند رنگ برنج صیقلی و آواز کلام او مثل صدای گروه عظیمی بود.

۷ و من دانیال تنها آن رؤیا را دیدم و کسانی که همراه من بودند رؤیا را ندیدند اما لرزش عظیمی بر ایشان مستولی شد و فرار کرده، خود را پنهان کردند. ۸ و من تنها ماندم و آن رؤیای عظیم را مشاهده می نمودم و قوت در من باقی نماند و خرمی من به پز مردگی مبدل گردید و دیگر هیچ طاقت نداشتم. ۹ اما آواز سخنانش را شنیدم؛ و چون آواز کلام او را شنیدم، به روی خود بر زمین افتاده، بیهوش گردیدم. ۱۰ که ناگاه دستی مرا لمس نمود و مرا بر دو زانو و کف دستهایم برخیزانید. ۱۱ و او مرا گفت: «ای دانیال مرد بسیار محبوب! کلامی را که من به تو می گویم فهم کن و بر پایهای خود بایست زیرا که الآن نزد تو فرستاده شده‌ام.» و چون این کلام را به من گفت لرزان بایستادم.

۱۲ و مرا گفت: «ای دانیال مترس زیرا از روز اول که دل خود را بر آن نهادی که بفهمی و به

من بیرون آمده‌ام تا تو را درک و فهم بخشم. ۲۳ در ابتدای تضرعات تو امر صادر گردید و من آمدم تا تو را خبر دهم زیرا که تو بسیار محبوب هستی، پس در این کلام تأمل کن و رؤیا را فهم نما. ۲۴ هفتاد هفته برای قوم تو و برای شهر مقدست مقرر می باشد تا تقصیرهای آنها تمام شود و گناهان آنها به انجام رسد و کفاره به جهت عصیان کرده شود و عدالت جاودانی آورده شود و رؤیا و نبوت مختوم گردد و قدس الاقداس مسح شود. ۲۵ پس بدان و بفهم که از صدور فرمان به جهت تعمیر نمودن و بنا کردن اورشلیم تا (ظهور) مسیح رئیس، هفت هفته و شصت و دو هفته خواهد بود و (اورشلیم) با کوجه‌ها و حصار در زمانهای تنگی تعمیر و بنا خواهد شد. ۲۶ و بعد از آن شصت و دو هفته، مسیح منقطع خواهد گردید و از آن او نخواهد بود، بلکه قوم آن رئیس که می آید شهر و قدس را خراب خواهند ساخت و آخر او در آن سیلاب خواهد بود و تا آخر جنگ خرابیها معین است. ۲۷ و او با اشخاص بسیار در یک هفته عهد را استوار خواهد ساخت و در نصف آن هفته قربانی و هدیه را متوقف خواهد کرد و بر کنگره مکروهات خراب کننده‌ای خواهد آمد و تا پایان، آنچه مقدر است بر خراب کننده ریخته خواهد شد.»

رؤیای «مرد»

در سال سوم کورش پادشاه پارس، ۱۰ امری بر دانیال که به بَلْطَشَصْر مسمی بود کشف گردید و آن امر صحیح و مشقت

«و در سال اول داریوش مادی، من نیز ایستاده بودم تا او را استوار سازم و قوت دهم.»

پادشاهان شمال و جنوب

۲ «و الآن تو را به راستی اعلام می‌نمایم. اینک سه پادشاه بعد از این در پارس خواهند برخاست و چهارمین از همه دولتمندتر خواهد بود. و چون به سبب توانگری خویش قوی گردد، همه را به ضد مملکت یونان برخواهد انگیخت. ۳ و پادشاهی جبار خواهد برخاست و بر مملکت عظیمی سلطنت خواهد نمود و بر حسب اراده خود عمل خواهد کرد. ۴ و چون برخیزد سلطنت او شکسته خواهد شد و بسوی بادهای چهارگانه آسمان تقسیم خواهد گردید. اما نه به نسل او و نه موافق استقلالی که او می‌داشت، زیرا که سلطنت او از ریشه کنده شده و به دیگران غیر از ایشان داده خواهد شد. ۵ و پادشاه جنوب با یکی از سرداران خود قوی شده، بر او غلبه خواهد یافت و سلطنت خواهد نمود و سلطنت او سلطنت عظیمی خواهد بود. ۶ و بعد از انقضای سالها ایشان هم‌داستان خواهند شد و دختر پادشاه جنوب نزد پادشاه شمال آمده، با او مصالحه خواهد نمود. اما قوت بازوی خود را نگاه نخواهد داشت و او و بازویش برقرار نخواهد ماند و آن دختر و آنانی که او را خواهند آورد و پدرش و آنکه او را تقویت خواهد نمود در آن زمان تسلیم خواهند شد.»

۷ «و کسی از یک شاخه از ریشه‌هایش در جای او خواهد برخاست و با لشکری آمده، به

حضور خدای خود تواضع نمایی سخنان تو مستجاب گردید و من به سبب سخنان آمده‌ام. ۱۳ اما رئیس مملکت پارس بیست و یک روز با من مقاومت نمود و میکائیل که یکی از رؤسای اولین است به کمک من آمد و من در آنجا نزد پادشاهان پارس ماندم. ۱۴ و من آمدم تا تو را از آنچه در ایام آخر بر قوم تو واقع خواهد شد اطلاع دهم زیرا که این رؤیا برای ایام طویل است.»

۱۵ و چون اینگونه سخنان را به من گفته بود به روی خود بر زمین افتاده، گنگ شدم. ۱۶ که ناگاه کسی به شبیه بنی‌آدم لبهایم را لمس نمود و من دهان خود را گشوده، متکلم شدم و به آن کسی که پیش من ایستاده بود گفتم: «ای آقایم از این رؤیا درد شدیدی مرا در گرفته است و دیگر هیچ قوت نداشتم. ۱۷ پس چگونه بنده آقایم بتواند با آقایم گفتگو نماید و حال آنکه از آن وقت هیچ قوت در من برقرار نبوده، بلکه نفس هم در من باقی نمانده است؟» ۱۸ پس شبیه انسانی بار دیگر مرا لمس نموده، تقویت داد، ۱۹ و گفت: «ای مرد بسیار محبوب مترس! سلام بر تو باد و دلیر و قوی باش!» چون این را به من گفت تقویت یافتم و گفتم: «ای آقایم بگو زیرا که مرا قوت دادی.» ۲۰ پس گفتم: «آیا می‌دانی که سبب آمدن من نزد تو چیست؟ و الآن بر می‌گردم تا با رئیس پارس جنگ نمایم و به مجرد بیرون رفتنم، اینک رئیس یونان خواهد آمد. ۲۱ اما تو را از آنچه در کتاب حق مرقوم است اطلاع خواهم داد و کسی غیر از رئیس شما میکائیل نیست که مرا به ضد اینها مدد کند.»

برحسب رضامندی خود عمل خواهد نمود و کسی نخواهد بود که با وی مقاومت تواند نمود. پس در فخر زمین‌ها توقّف خواهد نمود و آن به دست وی تلف خواهد شد. ۱۷ و عزیمت خواهد نمود که با قوّت تمامی مملکت خویش داخل بشود و با وی مصالحه خواهد کرد و او دختر زنان را به وی خواهد داد تا آن را هلاک کند. اما او ثابت نخواهد ماند و از آن او نخواهد بود. ۱۸ پس به سوی جزیره‌ها توجه خواهد نمود و بسیاری از آنها را خواهد گرفت. اما سرداری سرزنش او را باطل خواهد کرد، بلکه انتقام سرزنش او را از او خواهد گرفت. ۱۹ پس به سوی قلعه‌های زمین خویش توجّه خواهد نمود اما لغزش خواهد خورد و افتاده، ناپدید خواهد شد.

۲۰ «پس در جای او عاملی خواهد برخاست که جلال سلطنت را از میان خواهد برداشت، اما در اندک ایّامی او نیز هلاک خواهد شد نه به غضب و نه به جنگ. ۲۱ و در جای او حقیری خواهد برخاست، اما جلال سلطنت را به وی نخواهند داد و او ناگهان داخل شده، سلطنت را با حيله‌ها خواهد گرفت. ۲۲ و سیل افواج و رئیس عهد نیز از حضور او رفته و شکسته خواهند شد. ۲۳ و از وقتی که ایشان با وی هم‌داستان شده باشند، او به حيله رفتار خواهد کرد و با جمعی قلیل افراشته و بزرگ خواهد شد. ۲۴ و ناگهان به برومندترین شهرها وارد شده، کارهایی را که نه پدرانش و نه پدران پدرانش کرده باشند به جا خواهد آورد و غارت و غنیمت و اموال را به ایشان بذل خواهد نمود

قلعه پادشاه شمال داخل خواهد شد و با ایشان (جنگ) نموده، غلبه خواهد یافت. ۸ و خدایان و بت‌های ریخته شده ایشان را نیز با ظروف گرانبهای ایشان از طلا و نقره به مصر به اسیری خواهد برد و سالهایی چند از پادشاه شمال دست خواهد برداشت. ۹ و به مملکت پادشاه جنوب داخل شده، باز به ولایت خود مراجعت خواهد نمود. ۱۰ و پسرانش جنگ خواهند نمود و گروهی از لشکرهای عظیم را جمع خواهند کرد و ایشان داخل شده، مثل سیل خواهند آمد و عبور خواهند نمود و برگشته، تا به قلعه او جنگ خواهند کرد. ۱۱ و پادشاه جنوب خشمناک شده، بیرون خواهد آمد و با وی یعنی با پادشاه شمال جنگ خواهد نمود و وی گروه عظیمی برپا خواهد کرد و آن گروه به دست وی تسلیم خواهند شد. ۱۲ و چون آن گروه برداشته شود، دلش مغرور خواهد شد و کورورها را هلاک خواهد ساخت اما قوّت نخواهد یافت. ۱۳ پس پادشاه شمال مراجعت کرده، لشکری عظیم‌تر از اول برپا خواهد نمود و بعد از انقضای مدت سالها با لشکر عظیمی و دولت فراوانی خواهد آمد. ۱۴ و در آن وقت بسیاری با پادشاه جنوب مقاومت خواهند نمود و بعضی از ستمکیشان قوم تو خویشتن را خواهند برافراشت تا رؤیا را ثابت نمایند اما ایشان خواهند افتاد.

۱۵ «پس پادشاه شمال خواهد آمد و سنگرها برپا نموده، شهر حصاردار را خواهد گرفت و نه افواج جنوب و نه برگزیدگان او یارای مقاومت خواهند داشت بلکه وی را هیچ یارای مقاومت نخواهد بود. ۱۶ و آن کس که به ضدّ وی می‌آید،

و به ضدّ شهرهای حصاردار تدبیرها خواهد نمود، اما اندک زمانی خواهد بود. ۲۵ و قوّت و دل خود را با لشکر عظیمی به ضدّ پادشاه جنوب برخواهد انگیخت و پادشاه جنوب با فوجی بسیار عظیم و قوی تهیّه جنگ خواهد دید؛ اما یارای مقاومت نخواهد داشت زیرا که به ضدّ او تدبیرها خواهند نمود. ۲۶ و آنانی که خوراک او را می‌خورند او را شکست خواهند داد و لشکر او تلف خواهد شد و بسیاری کشته خواهند افتاد.

پادشاهانی که خود را برمی‌افرازند

۳۶ «و آن پادشاه موافق اراده خود عمل نموده، خویشتر را بر همه خدایان افراشته و بزرگ خواهد نمود و به ضدّ خدای خدایان سخنان عجیب خواهد گفت و تا انتهای غضب کامیاب خواهد شد زیرا آنچه مقدر است به وقوع خواهد پیوست. ۳۷ و به خدای پدران خود و به فضیلت زنان اعتنا نخواهد نمود، بلکه به هیچ خدا اعتنا نخواهد نمود زیرا خویشتر را از همه بلندتر خواهد شمرد. ۳۸ و در جای او خدای قلعه‌ها را تکریم خواهد نمود و خدایی را که پدرانش او را نشناختند با طلا و نقره و سنگهای گرانبها و نفایس تکریم خواهد نمود. ۳۹ و با قلعه‌های حصین مثل خدای بیگانه عمل خواهد نمود و آنانی را که بدو اعتراف نمایند در جلال ایشان خواهد افزود و ایشان را بر اشخاص بسیار تسلط خواهد داد و زمین را برای اجرت (ایشان) تقسیم خواهد نمود.

۴۰ «و در زمان آخر پادشاه جنوب با وی جنگ خواهد نمود و پادشاه شمال با اراهه‌ها و سواران و کشتیهای بسیار مانند گردباد به ضدّ او

و به ضدّ شهرهای حصاردار تدبیرها خواهد نمود، اما اندک زمانی خواهد بود. ۲۵ و قوّت و دل خود را با لشکر عظیمی به ضدّ پادشاه جنوب برخواهد انگیخت و پادشاه جنوب با فوجی بسیار عظیم و قوی تهیّه جنگ خواهد دید؛ اما یارای مقاومت نخواهد داشت زیرا که به ضدّ او تدبیرها خواهند نمود. ۲۶ و آنانی که خوراک او را می‌خورند او را شکست خواهند داد و لشکر او تلف خواهد شد و بسیاری کشته خواهند افتاد. ۲۷ و دل این دو پادشاه به بدی مایل خواهد شد و بر یک سفره دروغ خواهند گفت؛ اما پیش نخواهد رفت زیرا که هنوز انتها برای وقت معین خواهد بود. ۲۸ پس با اموال بسیار به زمین خود مراجعت خواهد کرد و دلش به ضدّ عهد مقدّس مصمّم خواهد بود پس (برحسب اراده خود) عمل نموده، به زمین خود خواهد برگشت. ۲۹ و در وقت معین مراجعت نموده، به زمین جنوب وارد خواهد شد اما آخرش مثل اولش نخواهد بود. ۳۰ و کشتی‌ها از کتیم به ضدّ او خواهند آمد. بنابراین مأیوس شده، رو خواهد تافت و به ضدّ عهد مقدّس خشمناک شده، (برحسب اراده خود) عمل خواهد نمود و برگشته به آنانی که عهد مقدّس را ترک می‌کنند توجه خواهد نمود. ۳۱ و افواج از جانب او برخاسته، مقدّس حصین را نجس خواهند نمود و قربانی سوختنی دایمی را متوقف کرده، عمل مکروه ویرانی را برپا خواهند داشت. ۳۲ و آنانی را که به ضدّ عهد شرارت می‌ورزند، با مکرها گمراه خواهد کرد. اما آنانی که خدای خویش را می‌شناسند قوی شده، (کارهای عظیم) خواهند کرد. ۳۳ و

را مخفی دار و کتاب را تا زمان آخر مهر کن. بسیاری به سرعت تردّد خواهند نمود و علم افزوده خواهد گردید.»

۵ پس من دانیال نظر کردم و اینک دو نفر دیگر یکی به این طرف نهر و دیگری به آن طرف نهر ایستاده بودند. ۶ و یکی از ایشان به آن مرد ملبّس به کتان که بالای آبهای نهر ایستاده بود گفت: «انتهای این عجایب تا به کی خواهد بود؟» ۷ و آن مرد ملبّس به کتان را که بالای آبهای نهر ایستاده بود شنیدم که دست راست و دست چپ خود را به سوی آسمان برافراشته، به حیّ ابدی قسم خورد که برای زمانی و دو زمان و نصف زمان خواهد بود و چون پراکندگی قوّت قوم مقدّس به انجام رسد، آنگاه همه این امور به اتمام خواهد رسید.

۸ و من شنیدم اما درک نکردم. پس گفتم: «ای آقایم آخر این امور چه خواهد بود؟» ۹ او جواب داد که «ای دانیال برو زیرا این کلام تا زمان آخر مخفی و مختم شده است. ۱۰ بسیاری طاهر و سفید و مصفّی خواهند گردید و شیریان شرارت خواهند ورزید و هیچ کدام از شیریان نخواهند فهمید، اما حکیمان خواهند فهمید. ۱۱ و از هنگام متوقف شدن قربانی دایمی و نصب نمودن مکروه ویرانی، هزار و دویست و نود روز خواهد بود. ۱۲ برکت می گیرد آنکه انتظار کشد و به هزار و سیصد و سی و پنج روز برسد. ۱۳ اما تو تا به آخرت برو زیرا که استراحت خواهی یافت و در آخر این ایام در جایگاه مقرر خویش خواهی بود.»

خواهد آمد و به زمینها سیلان کرده، از آنها عبور خواهد کرد. ۴۱ و به فخر زمینها وارد خواهد شد و بسیاری خواهند افتاد، اما اینان یعنی ادوم و موآب و رؤسای بنی عمّون از دست او خلاصی خواهند یافت. ۴۲ و دست خود را بر کشورها دراز خواهد کرد و زمین مصر رهایی نخواهد یافت. ۴۳ و بر خزانه‌های طلا و نقره و بر همه نغایس مصر برتری خواهد یافت و لُبّیان و حَشّیان در موکب او خواهند بود. ۴۴ اما اخبار از مشرق و شمال او را مضطرب خواهد ساخت، بنابراین با خشم عظیمی بیرون رفته، اشخاص بسیاری را تباہ کرده، کاملاً هلاک خواهد ساخت. ۴۵ و خیمه‌های ملوکانه خود را در کوه مجید مقدّس در میان دو دریا برپا خواهد نمود، اما به انتهای خود خواهد رسید و یآوری نخواهد داشت.

زمان آخر

۱۲ «و در آن زمان میکائیل، امیر عظیمی که برای پسران قوم تو ایستاده است، خواهد برخاست و چنان زمان تنگی خواهد شد که از حینی که امتی به وجود آمده است تا امروز نبوده، و در آن زمان هر یک از قوم تو که در دفتر مکتوب یافت شود رستگار خواهد شد. ۲ و بسیاری از آنانی که در خاک زمین خوابیده‌اند بیدار خواهند شد، اما اینان به جهت حیات جاودانی و آنان به جهت خجالت و حقارت جاودانی. ۳ و حکیمان مثل روشنایی افلاک خواهند درخشید و آنانی که بسیاری را به راه عدالت رهبری می‌نمایند، مانند ستارگان خواهند بود تا ابدالآباد. ۴ اما تو ای دانیال کلام